

باورها و رسم‌ها در شعر حافظ

دکتر مریم پرهیزکاری

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

دکتر عباس عاشوری نژاد

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

مقدمه

شعر را حاصل مرارت‌ها و عرق ریزهای روح شاعر دانسته‌اند و این دو بیت «ادیب صابر» تأیید این مدعا است:

نظم روان ز آب روان سینه را به است نظم روان ز روح و روان گداخته است

نادان چه داند آنکه سخن‌دان به گاه نظم جان را گداخته است و از آن شعر ساخته است

شعری که حاصل گداختگی روح شاعر است، شعری پیوسته به زندگی مردم و آیین‌های روزگار و شاعرش است. شاعری آگاه که «نبض شعرش در شادی مردم شادمانه می‌زند و در

غم آن‌ها غمگنانه. شاعر، اگر فرزند زمان خویش باشد در بزم و سور مردم پای کوبی می‌کند و در عزا و سوگ آن‌ها اشک می‌ریزد... چنین شعری روایت شاعرانه‌ی تاریخ است، پژواک مغز و دل و هم‌آوایی تاریخ و تخیل است. چنین شعری اگر هم پایانش تاریخ سرایش ننشاند، کلمه، کلمه‌ی شعر فریاد برمی‌آورد که در چه سالی، کدام سرزمین و در چه احوالی زاده و سروده شده [است] «انزایی نژاد، ۱۳۸۳: ۲۴». پس نه تنها ارزش شعر بلکه هر هنری به میزان پیوند آن با مردم و زندگی آن‌هاست و هم‌چنین به تأثیر و تأثرات متقابلی که شعر و هنر بر مردم و مردم بر شعر و هنر دارند؛ بنابراین شاید یکی از بهترین راه‌های شناخت ما از نیاکانمان به‌ویژه در حوزه‌ی فرهنگ، مراجعه به شعر شاعران به‌ویژه شاعران متعهد و آگاه به زمانه‌ی خویش باشد. حافظ، یکی از آن شاعرانی است که با وجود آن‌که تنها یک دیوان شعری از خود به جا گذاشته است، اما همین یک دیوان برای شناخت و درک اوضاع احوال سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... عصر او یعنی قرن هشتم قمری کافی به نظر می‌رسد، به عبارت دیگر شعر حافظ پر از واقعیت‌ها و عینیت‌های زندگی است. باورها، اعتقادات و آداب و رسوم یکی از این واقعیت‌ها و عینیت‌های مردم عصر حافظ و به‌ویژه در شیراز است که در این جا، به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رمال جامع علوم انسانی

باورها و رسم‌ها در شعر حافظ

از بین هنرهای مختلف، شاید شعر به دلیل سابقه تاریخی، مردمی بودنش، قدرت و تاثیرگذاری واژه‌هایش، بیش از سایر هنرها در شناساندن زندگی مردم کار آمد باشد و بهتر از بقیه‌ی هنرها به ترجمان احوالات، احساسات، باورها، اعتقادات و آیین‌های مردم بپردازد. از سوی دیگر هرچه شاعر مردمی‌تر، متعهدتر و آگاه‌تر باشد. این ویژگی در اشعار او بیش‌تر دیده می‌شود تا جایی که اگر در اشعار حافظ دقت کنیم، اطلاعات دقیقی از اوضاع احوال

سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... زمان وی در اختیار ما قرار می‌گیرد. در این جا فقط به عنوان مشتی از خروار، به بخشی از باورها و آداب و رسوم انعکاس یافته در دیوان حافظ پرداخته می‌شود.

۱. باورها

الف) اسفند(سپند در آتش ریختن) برای رفع چشم زخم

قدما بر این باور بودند که اگر اسفند را در آتش بریزند، برای رفع چشم زخم نافع است و این باور حتی در بین مردم زمان ما نیز وجود دارد، چنان که حافظ می‌فرماید:

هر آن که روی چو ماهت به چشم بدبیند بر آتش تو به جز جان او سپند مباد

(۱۰۶/۶)

گفتنی است که در زمان‌های قبل از حافظ، گاه اسفند سوزاندن را در رفع جن‌زدگی هم مؤثر می‌دانستند:

دیوت از راه ببرده‌ست بفرمای هلا تات زیر شجر گوز بسوزند سپند

(ناصر خسرو، دیوان، ۱۴۳)

ب) زمین، گاو، ماهی

در افسانه‌ها آمده است که کره‌ی زمین بر روی شاخ گاوی قرار دارد و پای گاو بر پشت ماهی استوار است پس هنگامی که گاو خسته می‌شود زمین را از شاخی به شاخ دیگری می‌برد و این‌گونه سال تحویل می‌شود. حافظ به این باور مردمان اشاره می‌کند و برای نشان دادن پایین‌ترین حد قابل تصور، همین ماهی را مثال می‌زند:

اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل کمترین ملک تو از ماه بود تا ماهی

(۷/۴۸۸)

ج) حرکت ذره به سمت خورشید

وقتی نور خورشید از روزنه‌ی کوچکی به درون اتاق می‌تابد در این شعاع نور، ذرات کوچکی دیده می‌شود که «قدما تصور می‌کردند که این ذرات به سوی خورشید در حرکتند و می‌خواهند خود را به خورشید برسانند» (مصفی، ۱۳۷۵:۹۵۳) حافظ نیز در این باره می‌گوید:

کم‌تر از ذره نئی پست مشومهر بورز تا به خلوت‌کده خورشید رسی چرخ زنان

(۳۸۷/۴)

به هوا داری او ذره صنفت رقص کنان تا لب چشمه خورشید درخشان بروم

(۳۵۹/۷)

ذره را تا نبود همت عالی حافظ طالب چشمه خورشید درخشان نشود

(۲۲۷/۸)

د) لعل پروری خورشید

قدما بر آن بودند که از تابش خورشید و سایر عوامل جوی تحت الارضی، سنگ‌ها در دل معدن‌ها تبدیل به لعل، یا گوهرهای دیگر می‌شود (خرمشاهی، ۱۳۸۰:۶۴۴).

حافظ نیز می‌فرماید:

لعلی از کان مروت بر نیامد سال‌هاست تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد

(۱۶۹/۴)

هروی نیز به نقل از سودی در شرح غزل‌های حافظ می‌گوید: «از قرار معلوم، لعل وقتی از معدن استخراج می‌شود، خوش رنگ نیست آن را در میان جگر تازه گوسفند قرار می‌دهند تا از خون جگر، رنگ قرمز را جذب نماید» (هروی، ۱۳۸۱، ج ۲: ۹۴۵). حافظ در این باره می‌فرماید:

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر آری شود و لیک به خون جگر شود

(۲۲۶/۲)

ه) مروارید شدن قطره‌ی باران

قدما بر آن بودند که یک قطره‌ی باران نیسانی (از ماه‌های رومی برابر با اردیبهشت) که از ابر فرو می‌چکد، در دهان صدف می‌افتد و پس از مدتی به مروارید تبدیل می‌شود. غزالی می‌نویسد: «قطره‌ی باران... در درون صدف افتد پس پوست خویشتن فراهم کند و به قعر دریا فرو شود و این قطره‌های باران در درون خویش می‌دارد، چنان‌که نطفه در رحم و آن را می‌پرورد، در میان خویش و آن جوهر صدف حق تعالی بر صفت مروارید آفریده است، آن قوت به وی سرایت می‌کند به مدتی دراز تا قطره‌ی باران مرواریدی شود» (غزالی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۵۲۲). حافظ نیز در ایبات زیر به این باور قدما اشاره دارد.

گریه‌ی شام و سحر شکر که ضایع نگشت قطره‌ی باران ما گوهر یکدانه شد

(۱۷۰/۶)

دست خوش جفامکن آب رخم که فیض ابر بی مدد سرشک من درعدن نمی کند

(۱۹۲/۹)

(و) بوسه بر رخ مهتاب زدن

شادروان غنی نوشته است: «بوسه بر رخ ماه زدن کار دیوانگان است... در فرانسه IUNATIQUE [ماه زده] یعنی دیوانه» (۴۹۵:۱۳۵۶) هم چنین «از باورهای گذشته این است که در شب‌های مهتابی بعضی از بیماران روانی بیماری‌شان شدت می‌یابد و دچار حالت صرع می‌شوند یا بعضی از این بیماران در خواب راه می‌روند و کارهایی انجام می‌دهند که پس از بیداری از آن کارها اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند... و دیگر این که سخن گفتن با ماه کنایه از شیدایی و دیوانه شدن است، اما درباره‌ی پری‌زدگی و دیدن پری در خواب بعضی گفته‌اند دشمن است و بعضی گفته‌اند بخت است و کامروایی. دیدن پری در خواب دولت است و بزرگی و دست در دست او نهادن و با او سخن گفتن دلیل خرمی است» (زیانی ۱۳۸۹: ۷۶ و ۷۷)

حافظ درباره‌ی این باور می‌گوید:

روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود و ز دور بوسه بر رخ مهتاب می‌زدم

(۳۲۰/۴)

مگر دیوانه خواهم شد در این سودا که شب تا روز

سخن با ماه می‌گوییم پری در خواب می‌بینم

(۳۵۶/۳)

البته، لازم به ذکر است که در بیت اول «بوسه بر رخ مهتاب زدن» ایهام دارد: الف) عمل دیوانه‌وار و بیهوده انجام دادن ب) بر مهتاب چهره‌ی جانان از دور بوسه زدن یا بوسه فرستادن برای خیال جمال او» (خرمشاهی، ۱۳۸۰: ۹۳۵).

ط) هما (مرغ سعادت)

«قدما این مرغ را موجب سعادت می‌دانستند و می‌پنداشتند که سایه‌اش بر سر هر کسی افتد او را خوشبخت کند» (معین ۱۳۷۵: ۵۱۶۹).

حافظ بارها به هما و همای اشاره کرده است، از جمله:

دولت از مرغ همایون طلب و سایه‌ی او زان که با زاغ و زغن شهیر دولت نبود

(۲۰۸/۴)

جلوه گاه طایر اقبال گردد هر کجا سایه اندازد همای چتر گردون‌سای تو

(۴۱۰/۳)

همایی چون تو عالی قدر حرص استخوان تا کی دریغ آن سایه حکمت که برنا اهل

افکندی

(۴۴۰/۶)

۲. رسم‌ها

الف) نعل در آتش داشتن

«کنایه از بی‌قرار و پریشان بودن است، هرگاه بخواهند کسی را به محبت خود پای‌بند کنند، افسون‌گران نام‌ها را بر نعل اسبی کنند، بر آتش نهند و افسونی بخوانند تا مطلوب رام گردد» (عفی‌فی، ۱۳۷۶: ۲۵۰۳).

حافظ به این باور چنین اشاره می‌کند:

در نهان‌خانه عشرت صنمی خوش دارم / کز سر زلف و رخس نعل در آتش دارم (۳۲۶/۱)

ب) کاسه گرفتن

«ظاهراً رسمی مغولی و در زمان زندگی حافظ متداول بوده و علامت تکریم، احترام و اظهار مرحمت یا ارادت بوده است که از جانب بزرگی نسبت به کوچک‌تری یا به عکس انجام می‌گرفته است» (خانلری، ۱۳۶۲: ۱۲۱۵-۱۲۱۶).

حافظ نیز می‌سراید:

ساقی به صوت این غزلم کاسه می‌گرفت / می‌گفتم این سرود و می‌ناب می‌زدم

(۳۲۰/۷)

البته «کاسه گرفتن» علاوه بر اشاره به رسم فوق، به شراب در کاسه ریختن هم که شغل

ساقی است، اشاره دارد.

ج) کمان کشیدن

انجوی شیرازی نوشته است که در جنوب ایران در میان ایلات، رسم است که بر سر بیمار کمان می‌کشند تا در او ترسی ایجاد کنند و از این راه سبب بهبود او شوند (زریاب خویی، بی تا: ۳۰۹).

حافظ هم به این رسم اشاره کرده است:

عفا الله چین ابرویش اگر چه ناتوانم کرد به عشوه هم کمانی بر سر بیمار می‌آورد

(۱۴۶/۷)

با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم وه زین کمان که بر سر بیمار می‌کشی

(۴۵۹/۶)

د) کاغذین جامه، علم داد

«جامه‌ای از کاغذ بوده که متظلم می‌پوشیده و نزد حاکم می‌شده و او در می‌یافته که وی داد خواست و به دادش می‌رسید...چه پوشیدن جامه از کاغذ در قدیم علامت دادخواهی بوده است» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۲: ۱۸۰۵۱).

حافظ به این رسم قدیمی اشاره کرده و می‌گوید:

کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک رهنمونیم به پای علم داد نکرد

(۱۳۸/۳)

هروی در شرح غزل‌های حافظ، درباره‌ی رسم دادخواهی در قرن هشتم قمری می‌نویسد: «در این دوران اگر به کسی ظلم می‌شد و مقامات قضایی به دادخواهی او توجه نمی‌کردند، شخص دادخواه شکایت خود را روی کاغذهای بزرگی می‌نوشت و آن را مانند لباس می‌پوشید و زیر پرچم و علمی که به علم داد معروف و جلو خانه‌ی حاکم یا پادشاه نصب بود، می‌ایستاد تا هنگامی که حاکم از خانه خارج شود، آن شخص را ببیند و به شکایتش رسیدگی کند. این لباس را جامه کاغذین می‌گفتند» (هروی، ۱۳۸۱: ۵۸۷).

ه) گیسو بردن

در قدیم رسم بوده زنان در عزاگیسوی خود را می‌بریده‌اند (خدیوچم، ۱۳۶۲: ۱۰۳).

حافظ در این باره می‌گوید:

گیسوی چنگ ببرید به مرگ می‌تاب تا حریفان همه خون از مژه‌ها بکشایند

(۲۰۲/۵)

گفنتی است که «رسم قدیم گیسو بردن هم در ایران و احتمالاً سایر کشورهای اسلامی رایج بوده و آن نوعی کیفر زنان سست عفت یا بی‌عفت بوده است پس گیسو بریده یا گیسو بریده دشنامی برای زنان بوده است» (خرمشاهی، ۱۳۸۰: ۷۳۶). چنان که در تفسیر سورآبادی در حدیث محنت ایوب می‌خوانیم ابلیس برای فریب و رخنه در ایمان ایوب به شکل پیری نزد وی آمد و «گفت: خبرداری که این زن، تو را چه خیانت کرد که وی را به زنی [زنا] بگرفتند و گیسوهای وی ببریدند، نشانت آن باد که می‌آید گیسو بریده» (طباطبایی اردکانی، ۱۳۷۵: ۷۴).

و) انگشتی زنه‌ار

در گذشته رسم بود «وقتی که حاکمی، اسیری را مورد عفو قرار می‌داد انگشتی به دستش می‌کرد تا کسی اذیتش نکند» (حسینی و حمیدی، ۱۳۷۵: ۵۳).

حافظ نیز می‌گوید:

از لعل تو گر یابم انگشتی زنه‌ار صدملک سلیمانم در زیر نگین باشد

(۱۶۱/۲)

ز) بزم دور

در بزم دور یک دو ق‌دح درکش و برو یعنی طمع مدار وصال دوام را

(۷/۴)

بزم دور اشاره به رسمی است در می‌کده‌ها و می‌خانه‌ها که در آن می‌خواران، دایره‌وار دورهم می‌نشستند و پس از آن که ساقی، جام را در گردش می‌آورد به هریک از ایشان به تناسب مبلغی که می‌داد جامی یا چند جامی می‌پیمود و آن‌ها هم پس از سر کشیدن جام‌های خود بیرون می‌رفتند. از این‌روست که شاعر می‌گوید: « وصال مدام یعنی شراب متواصل و پیوسته را طمع مدار و پس از سر کشیدن یک دو ق‌دح بیرون رو». در مجالس دوستانه، بزم دور تداوم داشته، زیرا در آن‌جا، حساب و کتابی در کار نبوده است. در مجلس دور از قدیم رسم بوده است که ق‌دح را از جانب راست در گردش می‌آورده‌اند (حسینی کازرونی و حمیدی، همان: ۵۶ - ۵۷).

ح) به سر تازیانه تفقد کردن

«گویا رسمی بوده است که بزرگی چون سواره از جایی بگذرد و کسی را بر راه افتاده ببیند برای تفقد با سرتازیانه اشاره‌ای به او می‌کند، به معنی کم‌ترین بخشش» (خانلری، ۱۳۶۲: ۱۱۹۲).

حافظ به این رسم اشاره کرده است

سمند دولت اگر چند سرکشیده رود زهمهان به سر تازیانه یاد آرید

(۲۴۱/۵)

ط) جرعه افشانی بر خاک

« در میان اقوام باستانی رسم بر این بوده که پیش از قربانی به افتخار خدایان یا اموات شراب، روغن، آب، عسل، شیر یا مشروبات دیگر بر روی مجسمه‌ها یا مقابر می‌ریختند. قوم یهود با جام‌های مخصوص جرعه‌افشانی می‌کردند، آشوریان نیز بر سر قبر پدران و اجداد خود جرعه‌ریزی می‌نمودند» (صدیقی، ۱۳۲۴: ۵۱-۴۷).

حافظ در اشاره به این رسم می‌فرماید:

اگر شراب خوری قطره‌ای فشان بر خاک از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک

(۲۹۹/۱)

فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی بخواه جام و شرابی به خاک آدم ریز

(۴/۲۶۶)

در این باره، در کتاب گلبانگ سر بلندی آمده: «رسمی کهن بوده که باده‌نوشان، یک آشام از نوشیدنی خود را به یاد از دنیا رفتگان و یاران غایب از نظر برخاک می‌ریخته‌اند» (حسینی کازرونی و حمیدی، ۱۳۷۵: ۶۸).

ی) ترکان و خوان یغما

در کتاب کوچ‌های رندان آمده که «در قدیم رسم بر این بوده که پادشاهان و حکام در ایام عید به‌ویژه عید قربان و عید رمضان سفره عام می‌گسترده و همگان در این ضیافت شرکت می‌نمودند. در این میان غلامان ترک سفره را با تمام وسایلی که در آن بود، غارت می‌کردند» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۰۷).

حافظ در بیت‌های زیر به این رسم اشاره می‌کند

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

(۳/۳)

بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد هلال عید به دور قدح اشارت کرد

(۱۳۱/۱)

ک) میر نوروزی

در گلبانگ سر بلندی به نقل از قزوینی آمده است که «در قدیم الایام رسم بوده که کسی را چند روز آخر سال، پیش از نوروز، به اصطلاح به پادشاهی برمی‌داشتند و او را سوار مرکوبی می‌کردند و از طلوع آفتاب تا عصر وی در خیابان‌ها و میدان‌ها حرکت می‌کرده و گروهی از خدمتکاران دربار، او را مشایعت می‌کردند و حکم وی روان بود و از صاحبان دکان و حجره‌ها وجوهی دریافت می‌داشت ولی چون غروب می‌شد، اگر وی را به دست می‌آوردند به انواع عقوبت شکنجه می‌دادند» (حسینی کازورنی و حمیدی، همان: ۱۴۳ - ۱۴۲).

حافظ «میر نوروزی» را در این بیت آورده:

سخن در پرده می‌گویم، چو گل از غنچه بیرون آی

که بیش از پنج روزی نیست حکم میرنوروزی

(۴۵۴/۷)

گفتنی است که میرنوروزی در این بیت ایهام دارد که معنای نزدیک آن بهار و شوکت و دولت آن است و معنای بعید آن پادشاه یا امیر یا حاکم موقتی است که به آن اشاره شد.

نتیجه‌گیری

همین که بحث از ادبیات می‌شود آن‌چه که به ذهن بیش‌تر ادیبان، سخن‌شناسان، سخن‌سنجان و... می‌آید بحث در مقوله‌های دستوری، صحبت از مباحث بدیعی، بلاغی، بافت و ساخت کلام، کشف ظرایف سخن و دقایق معنی در آثار بزرگان ادب خواه نظم و خواه نثر است. اگرچه صحبت از این مقوله‌ها همیشه لازم است، اما در حوزه‌ی ادبیات تنها اکتفا کردن به این مباحث ضایع کردن ادبیات یا بهتر بگوییم نادیده گرفتن بخش زیادی از رسالت ادبیات است. یکی از رسالت‌های ادبیات «معرفت نفس» است و این مهم یعنی شناخت خویشتن که جز با شناخت حال و روزگار نیاکان و اجداد ما حاصل نمی‌شود. به عبارت بهتر تا ندانیم که بوده‌ایم نخواهیم دانست که هستیم و که باید باشیم و شاید یکی از بهترین راه‌ها برای این که بدانیم که بوده‌ایم تفحص عمیق در متون ادبی گذشته است.

در این مقاله، از بین گنجینه‌ی غنی میراث مکتوب به دیوان حافظ و از میان این همه معیارهای شناخت به باورها و رسم‌های منعکس شده در دیوان حافظ، برای شناخت جامعه دیروز و امروز، اکتفا شده است و از میان باورها به اسفند سوزاندن برای رفع چشم زخم، زمین گاو ماهی، حرکت ذره به سمت خورشید، لعل‌پروری، مروارید شدن قطره‌ی باران، بوسه بر رخ مهتاب زدن و هما و از میان رسم‌ها به نعل در آتش داشتن، کاسه گرفتن، کمان کشیدن، کاغذین جامه، گیسو بریدن، انگشتری زنهار، بزم دور، به سر تازیانه تفقد کردن، جرعه‌افشانی، ترکان و خوان یغما و میر نوروزی‌پرداخته شده است؛ اما همین کنکاش مختصر گوشه‌های زیبایی از زندگی نیاکانمان را روشن کرده است؛ یعنی این‌که آنان، به چه‌ها و چگونه می‌اندیشده‌اند، چگونه می‌زیسته‌اند، چه سان می‌گریسته‌اند و در سوگ چگونه بوده‌اند.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۶): **دیوان اشعار**، با یادداشت‌ها و حواشی دکتر قاسم غنی، تهران: مروی.
۲. ----- (۱۳۶۲): **دیوان اشعار**، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، جلد دوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
۳. ----- (۱۳۷۵): **دیوان حافظ**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی‌علیشاه.
۴. حسینی کازرونی، سیداحمد و سیدجعفر حمیدی (۱۳۷۵): **گلبانگ سربلندی (حافظ)**، تهران: ارمغان.
۵. خدیوچم، حسین (۱۳۶۲): **واژه‌نامه‌ی غزل‌های حافظ**، تهران: یاس.
۶. خرمشاهی، بهال‌الدین (۱۳۸۰): **حافظ‌نامه**، تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
۷. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷): **لغت‌نامه**، ج ۱۲، تهران: دانشگاه تهران.
۸. زریاب خوبی، عباس (بی‌تا): **آئینه‌جام (شرح مشکلات دیوان حافظ)**، تهران: علمی.
۹. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲): **از کوچه‌رندان**، تهران: امیرکبیر.
۱۰. زیانی، جمال (۱۳۸۹): **سحر آفرینی‌های حافظ**، شیراز: آوند اندیشه.
۱۱. طباطبایی اردکانی (۱۳۷۵): **گزیده‌متون تفسیری فارسی**، تهران: اساطیر.
۱۲. عقیقی، عبدالرحیم (۱۳۷۶): **فرهنگ‌نامه شعری**، تهران: سروش.
۱۳. غزالی طوسی، ابوحامد محمد (۱۳۶۱): **کیمیای سعادت**، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۴. مصفی، ابولفضل (۱۳۵۷): **فرهنگ اصطلاحات نجومی**، تبریز: دانشکده ادبیات.

معین، محمد (۱۳۷۵): فرهنگ فارسی، ج ۴، تهران: امیرکبیر.

۱۵. ناصر خسرو (۱۳۵۳): دیوان اشعار، به تصحیح سید نصرالله تقوی، تهران: دانشگاه

تهران.

۱۶. هروی، حسینعلی (۱۳۸۱): شرح غزل‌های حافظ، تهران: نشر نو.

ب) مقالات

- انزابی نژاد، رضا (۱۳۸۳): جامعه‌شناسی شعر نظامی، ماهنامه حافظ، شماره ۸.

- صدیقی، غلامحسین (۱۳۲۴): جرعه افشانی بر خاک، یادگار، سال اول، شماره ۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی